

مطلب زیر به مناسبت روز جهانی زن و با الهام از تم "حقوق زنان مرز نمی‌شناسد" که به عنوان تم اصلی مراسم روز جهانی زن در مارس ۲۰۰۳ در ونکوور کانادا از سوی "کمیته برگزاری روز جهانی زن" انتخاب شده بود، نوشته شده است.

هر ساله ۷۰۰ هزار نفر در دنیا مجبور به انجام اموری می‌شوند که به آن تمایل ندارند. آن‌ها مجبور به کار، ازدواج و خودفروشی می‌شوند. ۵۰ هزار نفر از این افراد زنان و کودکانی هستند که به خاطر استثمار جنسی خرید و فروش می‌شوند. فریب، جعل، ارباب و تهدید، خشونت‌های جسمی و روانی هر روزه بر آن‌ها اعمال می‌شود، تا مشتی سودجو بر ارقام حساب‌های بانکی خود بیافزایند. این، بردگی قرن ماست.

حقوق زنان مرز نمی‌شناسد

پروین اشرفی

سالگرد روز جهانی زن بهانه‌ای شده است، تا نگاهی بر اوضاع و شرایط زندگی زنان در دنیا بیاندازیم و در شعار "حقوق زنان مرز نمی‌شناسد" عمیق‌تر شویم.

اما پیش از آن که به این بحث پردازم که حقوق زنان مرز نمی‌شناسد، باید به این امر اذعان کنم که جهان شمول بودن حقوق زنان در واقع ریشه در این امر دارد که **ستم کشی زنان مرز نمی‌شناسد**. برای این که تصویر روشنی از این ستم کشی داشته باشیم، بحث خود را با این واقعیت که بی‌حقوقی زنان مرز نمی‌شناسد، شروع می‌کنم، تا راه گشای بحث حقوق بی‌مرز زنان در سراسر جهان باشد.

ستم کشی زنان یک مساله تاریخی و جهانی است. زنان قرن‌هاست که در همه جوامع، در هر مرز و بومی، در موقعیت فرودست قرار گرفته‌اند. البته شدت و ضعف این فرودستی به شرایط مشخص هر جامعه، سطح رشد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نفوذ مذهب و سنن و آداب رایج در جامعه، به پیشرفت جنبش کارگری، پیشرفت نیروهای مولده، نقش نیروهای آگاه، و هم چنین به سطح تشکل و مبارزه برای رهایی زنان بستگی دارد. من خیال ندارم در این جا یک بحث تئوریک و یا آکادمیک در این باره بکنم. تلاشم این است که به طور نمونه تصویری از شرایط زیست زنان در گوشه و کنار دنیا بدهم، تا ستم کشی زنان برایمان ملموس‌تر شود و چرایی جنبش دفاع از حقوق زنان نیز مستدل‌تر گردد.

بگذارید در ابتدا گذری به آفریقای جنوبی داشته باشیم. در این گوشه دنیا، زنان از ۱۶ سالگی شروع به کار می‌کنند. البته پیش از آن‌ها در مزارع به کار مشغول می‌شوند و به طور عمده در همان مزارع هم زندگی می‌کنند. در همین مزارع اگر مردان به کار اشتغال داشته باشند، دارای قرارداد کار هستند، در حالی که زنان بدون قرارداد کار بوده و فصلی و موقتی کار می‌کنند. در نتیجه، مزدشان نسبت به مردان بسیار پایین‌تر است. در واقع با شوهران آن‌ها قرارداد کار بسته می‌شود و نه با آن‌ها. و صد البته که امنیت شغلی و داشتن سرپناه نیز به شوهران‌شان وابسته می‌گردد. به زنان مجرد خانه نمی‌دهند. تازه زنان شوهردار هم اگر حامله شوند، از حقوق زایمان برای آن‌ها خبری نیست. آن‌ها در نهایت فقط یک هفته مرخصی زایمان دارند. کارهایی که به مهارت چندانی نیاز ندارد، به زنان داده می‌شود، کارهایی مثل چیدن سبزیجات و میوه، بسته بندی کردن و یا برچسب زدن جعبه‌ها، خشک کردن میوه و یا کارهای خانگی. اما کار راندن تراکتور و فورک لیفت و هر چیزی که با ماشین سر و کار داشته باشد را به مردان می‌دهند. طبقاً کارهایی که مهارت لازم دارد، تحصیل نیز می‌طلبند، ولی به زنان امکان آموزش و یادگیری داده نمی‌شود. بنابراین، قدرت ریسک کردن و خارج شدن از کار در مزرعه هم از زنان گرفته می‌شود. حد متوسط تحصیل زنان تا کلاس چهارم است. در این جا حتی اگر زنان کاری مشابه مردان داشته باشند، باز هم مزد کم‌تری نسبت به مردان می‌گیرند. در بعضی نقاط، مزد زنان حتی نصف دستمزد مردان است. مثلاً حقوق مردان مزرعه بعد از کم کردن پول غذا و مسکن، برق و بقیه چیزها، معادل ۴۳ دلار در ماه است، در حالی که به زنان در مزرعه برای همان نوع کار ۳۳ دلار مزد می‌دهند. در بعضی از مناطق هم مردان را استخدام می‌کنند و از همسران آن‌ها به عنوان خدمت کار استفاده می‌نمایند. در این جا هم زنان

به نام خودشان قرارداد ندارند و به شوهران شان وابسته می‌شوند و چنان چه آن‌ها بیکار شده و یا بمیرند، زنان هم کار و محل زندگی خود را از دست خواهند داد. در تمام این مدت نیز ممکن است از سوی صاحبان مزارع مورد تجاوز جنسی قرار بگیرند. با توجه به این که ۳۰ درصد زنان کشورهای جنوب آفریقا به ایدز و یا اچ آی وی مبتلا هستند، ۱۰ درصد کودکانی که به دنیا می‌آیند مبتلا به ایدز خواهند بود.

زندگی زنان در مکزیک نیز دست کمی از زندگی زنان زحمت کش در آفریقا ندارد. استعمار زنان در این کشور بیداد می‌کند. در مکزیک در حدود ۵۰۰ هزار کارگر در کارخانه های مونتاژ کار می‌کنند که عمدتاً زن هستند. این زنان برای آن که استخدام شوند، باید یکی از فجیع ترین شرایط استخدامی را بپذیرند و آن هم پذیرش تست حاملگی و در نتیجه تن دادن به تبعیض جنسی است. اگر نتیجه تست مثبت باشد، از استخدام محروم خواهند شد. نیمی از کارگران مکزیک در این گونه کارخانه ها کار می‌کنند، تا خانواده‌های شان را ساپورت کنند. درآمدی که آن‌ها در این جا کسب می‌کنند، به نسبت بیش تر از حقوقی است که مثلاً در بخش های شمالی مکزیک دریافت می‌شود.

در کنیا نیز درآمد زنان نصف مردان است. ۲۹ درصد زنان شاغل هستند که در بخش های غیر رسمی کار می‌کنند و هیچ گونه امنیت اجتماعی و شغلی ندارند. آن‌ها با کم ترین درآمد کار می‌کنند. زنان در کنیا ۸۰ درصد نیروی کار کشاورزی را تشکیل می‌دهند، ولی ۶۰ درصد درآمد را دارند و به طور متوسط ۳ ساعت بیش تر از مردان در روز کار می‌کنند. ۳۷ درصد زنان کنیا سرپرست خانواده های شان هستند که البته ۸۵ درصد آن‌ها در فقر کامل بسر می‌برند. در این جا دختران کم تر امکان تحصیل دارند، تا پسران. بی سوادی زنان ۷۶ درصد است و خشونت در خانواده ها بیداد می‌کند. طبق گزارشات رسمی، ۶۰ درصد زنان در سال ۲۰۰۲ با نوعی از خشونت خانگی روبرو بوده اند. و ۸۳ درصد زنان در دوران کودکی کتک خورده اند. بیماری ایدز آن چنان گریبان گیر مردم کنیا است که باعث تقلیل حد متوسط سن به ۴۶ سال گشته است. از هر ۸ نفر بزرگ سال در شهر، یک نفر و از هر ۵ بزرگ سال روستایی نیز یک نفر به ایدز مبتلا است و تازه اکثراً خود نیز از این امر اطلاع ندارند. در آخر سال ۲۰۰۱، ۲/۵ میلیون نفر در کنیا اچ آی وی مثبت داشتند که ۱۵ درصد آن‌ها در گروه های سنی بین ۱۵-۴۹ بسر می‌بردند و ۱/۴ میلیون نفر زن و دختران نوجوان را شامل می‌شدند. در این نقطه از دنیا به اندازه تعداد قبیله ها، قوانین سنتی دارند. از آن جایی که زن ها حق مالکیت ندارند، حق ارث نیز ندارند. به محض این که شوهرشان بمیرد، یا باید از آن خانه ای که سال ها در آن زندگی می‌کردند بیرون بروند و یا این که یکی از اعضای مرد خانواده شوهر که خانه را به ارث می‌برد، زن و فرزندانش را ساپورت کند. برای این کار نیز زن باید به هم خوابگی موقت با آن مرد تن بدهد. این اعتقاد رایج است که زن قابل اعتماد نبوده و به روح شیطانی آلوده است و لذا برای این که زن به اصطلاح از آلودگی در آمده و پاک شود، وقتی که شوهر وی می‌میرد، کت او را توی اطاق خواب می‌گذارند. همین امر که زن به محض مرگ شوهر بی خانمان می‌شود، باعث شده است که زن به شرایط زندگی خود اعتراض نکنند و به ماندن در یک رابطه غیر انسانی و خشونت بار راضی شود. در صورت جدا شدن هم دچار مرگ زودرس می‌گردد، زیرا مایملکی ندارد که برای درمان بیماری خود خرج کند. سرپناهی هم ندارد که در آن آسایش گرفته و با بیماری خود دست و پنجه نرم کند. برخی از زنان شوهر مرده مجبور می‌شوند با مقامات رسمی هم خوابگی کنند، تا شاید بتوانند خانه خود را حفظ کنند. و چنان چه در این کار موفق نشوند، به خیابان کشیده شده و مورد تجاوزهای خیابانی قرار می‌گیرند که همین امر باعث بالاتر رفتن درصد ابتلا به ایدز و سایر بیماری های مقاربتی می‌شود.

در پاکستان قتل های ناموسی بیداد می‌کند و تجاوز به زنان حد و مرزی نمی‌شناسد. در این جا پدیده ای به اسم هم خوابگی ناخواسته و تجاوز جنسی معنی ندارد. یعنی تجاوز، امری ساخته و پرداخته ذهن زنان محسوب می‌شود. بنا به قانون، فقط زمانی پدیده تجاوز طرح می‌شود که طرف مورد تجاوز از عقل سالم برخوردار نباشد. حتی دکتری که مسئول جمع آوری مدارک و شواهد پزشکی است، تا ادعای زنی را برای تجاوز تایید کند، ممکن است به این شکایت اعتقادی نداشته باشد. در واقع، این باور وجود دارد که یک زن بالغ و کامل ممکن نیست مورد تجاوز قرار بگیرد، مگر این که تجاوز از سوی چهار پنج نفر صورت گیرد. در واقع در پاکستان فقط تجاوز گروهی به عنوان تجاوز به رسمیت شناخته

می‌شود. به علاوه، اگر زنی جرات شکایت داشته باشد، با آزار پلیس در دوره بررسی شکایت خود روبرو می‌شود. در پرو در سال ۱۹۹۸ بیش از ۲۸۰۰۰ مورد خشونت در خانواده گزارش شده است. قانون جدید پرو اگر هم بخواهد برای زنان کتک خورده کاری کند، فقط آن‌هایی را تحت پوشش می‌گیرد که هنوز با شوهران خود زندگی می‌کنند. یعنی با آن‌هایی که خانه را ترک کرده و دیگر با شوهرشان زندگی نمی‌کنند، کاری ندارد. این امر طبعاً باعث نادیده گرفتن خطراتی می‌شود که از این بابت متوجه زنان است. مردی که با یک زن رابطه داشته، وی را می‌زند، به وی تجاوز می‌کند و آزارش می‌دهد، ولی به هر دلیلی با وی زندگی نمی‌کند، از تعقیب قانونی معاف می‌شود. قانون خانواده پرو، هم خوابگی ناخواسته زن را هم تجاوز نمی‌شناسد و چنین شکایاتی را بررسی نمی‌کند. آزار روانی را هم مورد تعقیب قرار نمی‌دهد. اگر چنانچه زنی از همسرش شکایت کند، اول از همه باید به یک جلسه به اصطلاح مشاوره برود. در آن جاست که وظایف نامناسبی را به قربانی تحمیل می‌کنند، جرم همسر را از جرم جنایی خارج کرده و به یک دعوای شخصی بین دو فرد به اصطلاح برابر تبدیل می‌نمایند. در این جلسات به اصطلاح مشاوره کوشش می‌شود زن را قانع کنند که همه وظایف خانه را به عهده بگیرد، کار را ترک کند و یا پس از کار مستقیماً به خانه برود. گویا مشکل نه خشونت مرد، بلکه رفتار زن قربانی است که این اوضاع را بی‌آورد کرده است. قانون خانواده پرو، اتحاد خانوادگی را، در هر شرایطی، به سلامتی روح و جسم زنان ترجیح می‌دهد.

در سوریه زنان قانوناً اجازه ندارند بدون اجازه قیم همسر اختیار کنند، در حالی که مردها در این مورد هیچ گونه محدودیتی ندارند. سن ازدواج برای پسران ۱۸ سال و برای دختران ۱۶ سال است که البته قاضی می‌تواند این قانون را در صورت لزوم و در شرایط به خصوصی لغو کند و اجازه ازدواج برای پسر ۱۵ ساله و یا دختر ۱۳ ساله را قانوناً صادر کند. این جا قدرت شوهر بر همه شئون زندگی زنان سایه افکنده است. زنان بدون اجازه همسرشان اجازه کار در خارج از خانه را ندارند. حق طلاق برای آن‌ها برسمیت شناخته نمی‌شود و چنانچه در زندگی خانوادگی در یک رابطه ستم کشی قرار بگیرند، قانوناً باید برای همه عمر به آن تن بدهند.

برای زنان مراکش نیز شرایط زندگی مشابه زنان سوریه است. طبق قانون خانواده، سرپرستی خانواده با شوهر است. وظیفه زن فقط اطاعت از همسر در همه زمینه‌ها است. زنان از حق طلاق محروم هستند، در حالی که مردان مجاز هستند هم زمان چندین همسر انتخاب کنند. زنان اصلاً شخصیت حقوقی ندارند و عدم داشتن حق طلاق، آن‌ها را در معرض شدیدترین خشونت‌های دائمی در خانه قرار می‌دهد.

دختران سیرالئون در سن ۱۲ سالگی شوهر داده می‌شوند. این دختران نوجوان از امکانات آموزشی محروم هستند. ۲۰ درصد زنان در سیرالئون اصلاً سواد خواندن و نوشتن ندارند. از آن جایی که دختران در سنین پایین ازدواج کرده و بچه‌دار می‌شوند، قبل از این که بدن‌های‌شان رشد کامل و لازم را کرده باشد، دچار مرگ و میر می‌شوند. در این جا به خصوص خطر مرگ و میر در زایمان بسیار بالا است. طبق آمار از هر ۱۰۰ هزار زایمان، ۱۸۰۰ مورد مرگ مادر در زایمان دیده شده است. به این فلاکت دختران سیرالئون باید پدیده ختنه دختران را نیز اضافه کرد که شامل ۹۰ درصد زنان می‌شود. درد و رنج، برهم خوردن تعادل هورمونی، شوک، مشکل ادرار و چرکی شدن از مصائبی است که دختران بعد از ختنه به آن دچار می‌گردند. در طول جنگ‌های داخلی در سیرالئون، تجاوز جنسی به دختران و زنان توسط سربازان، نیروهای شورشی، نیروهای دولتی و حتی نیروهای صلح بین‌المللی امری رایج بود. این تجاوزات نه فقط فردی، بلکه گاهی گروهی انجام شده است و حتی در برخی موارد با اسلحه و یا ابزار دیگر توأم بوده است. بارداری‌های ناخواسته ناشی از این تجاوزات جنسی، درد و رنجی را برای این زنان بی‌آورد کرده است که برای همه عمر وجود آن‌ها را می‌آزارد. این جنگ، روسپی‌گری را به طور سرسام‌آوری افزایش داد. نیروهای نظامی با پرداخت فقط ۵۰ سنت با زنان هم خوابگی می‌کردند.

با توجه به این که جنگ‌ها همیشه بیش‌ترین قربانیان خود را از زنان و کودکان گرفته است، سیرالئون نمی‌تواند تنها نمونه مصائب ناشی از جنگ باشد. در طول جنگ بوسنیا، زنان رنجی جان‌کاه را تحمل کردند. قاچاق زن در این دوره بیداد می‌کرد. در سال ۲۰۰۲، ۲۵ درصد زنانی که در بارهای شبانه به کار مشغول بودند، به طور قاچاق به آن جا برده

شده بودند. آن‌ها را از اوکرایین، رومانی و مالدوا بدون این که مقصد اصلی به آن‌ها گفته شود، می‌آوردند. بسیاری از این زنان فکر می‌کردند که دارند به ایتالیا و یا دیگر کشورهای اروپایی برده می‌شوند، تا قانونا کار کنند. بیش‌تر آن‌ها در سنین ۳۳-۱۷ و گاهی هم برخی از آن‌ها دختران نوجوان ۱۳ ساله بودند. آن‌ها را اغفال می‌کردند، برایشان اسناد جعلی درست می‌کردند و هیچ سندی هم به دست آنان نمی‌دادند. به آن‌ها می‌گفتند که برایشان خرج کرده‌اند و آن‌ها بدهکار هستند. هر وقت هم که دیگر آن‌ها را لازم نداشتند و یا فکر می‌کردند که دیگر برایشان سودآور نیستند، آن‌ها را در مرزها به حال خود رها می‌کردند که توسط باندهای دیگر بافروش بشوند. این جاست که دوباره همان مراحل دایره‌ای تکرار می‌شود. امر قاچاق انسان و به خصوص زنان در این کشور روز بروز گسترده‌تر می‌گردد.

هر ساله ۱۰ هزار دختر از نپال در مراکز فحشا در هندوستان به فروش می‌رسند. آن‌ها از طریق ازدواج‌های جعلی و یا فروش توسط خانواده و یا حتی دزدیده شدن به هندوستان برده می‌شوند. آن‌ها در هندوستان بدون سرپناه و بهداشت، رها می‌شوند. این زنان حتی به کمک‌های قضایی هم دسترسی ندارند. و به همین دلیل آن‌ها به هر آن چه که فروشندگان تجارت سکس می‌گویند، تن می‌دهند و مطابق امیال سودجویانه آن‌ها عمل می‌کنند.

یونان نیز یکی دیگر از کشورهای کلیدی قاچاق زنان است. سیل قاچاق زنان به یونان، زمینه‌های سودجویی پلیس و حتی خود ماموران اداره مهاجرت را افزایش داده است. آن‌ها در تامین امر قاچاق دست بالایی دارند. قاچاقچیان، زنان را از بلغارستان، آلبانی، رومانی و یا روسیه به یونان می‌برند و آن‌ها را به بارها می‌فروشند. اکثر این زنان ۲۰-۱۵ هستند و روزانه باید حداقل با ۱۰ مرد هم خوابگی داشته باشند. موارد بسیاری دیده شده است که اگر چنان چه آن‌ها خواستند زیر بار این شرایط تحمیلی نروند، کارچاق‌کن‌ها با کمریند به جان آن‌ها افتاده و به ضرب و شتم آن‌ها پرداخته‌اند.

در دوران درگیری‌های کنگوی شرقی (۱۹۹۴) زن‌ها تحت بدترین فشار و خشونت‌های جنسی و روانی سیستماتیک سربازان رواندایی قرار گرفتند. آن‌ها حتی از دست شورشیان کنگویی نیز که به طور گروهی به آن‌ها تجاوز می‌کردند، در امان نبودند.

تجارت سکس مبتنی بر قاچاق زنان آن‌چنان برای دست اندرکاران آن سودآور است که هیچ کشوری را در دنیا در امان نگذاشته است. زنان تایلند را به بهانه کار به ژاپن می‌برند و بدهکاری‌های ۴۰ الی ۵۰ هزار دلاری برای آن‌ها ببار می‌آورند و بدین ترتیب آن‌ها را به خود وابسته می‌کنند. این زنان برای بازپرداخت بدهی‌های خود باید سال‌های متوالی کار کنند، تن به همه ناملایمات بدهند، و شرایط آزار دهنده ارائه خدمات جنسی به مشتریان بارها را به جان بخرند.

در چینیا، در مناطق کنترل شده توسط سربازان روسی، زنان با تجاوزات جنسی و خشونت‌های فوق‌العاده‌ای روبرو هستند. در روستاها، آن‌ها را بیاد کتک می‌گیرند. حتی موارد مرگ ناشی از کتک هم در زنان دیده شده است. آن‌ها حتی در زندان‌ها هم در امان نیستند و از سوی زندانبانان نیز مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند.

زندان، این چهاردیواری دست و پا گیر برای بشریت، برای زنان پاکستان رنج و درد روزافزونی را تدارک می‌بیند. زنان بیش‌تر از ۷۰ درصد زندانبانان را در پاکستان تشکیل می‌دهند و تجاوز به آن‌ها از اعمال روزانه زندانبانان است. کتک زدن زنان زندانی توسط زندانبانان، داخل کردن اشیایی مثل باتوم، فلفل و غیره در آلت تناسلی آن‌ها، تجاوز گروهی، و سایر جنایات پلیس زندان، جرم شناخته نمی‌شود. برای زنان پاکستان، زندان یک خطر مضاعف است. برای مثال دختری که به دلیل داشته رابطه خارج از ازدواج به زندان افتاده است و یا زنی که نتوانسته است ادعای تجاوز جنسی به خود را ثابت کند و در نتیجه به همین دلیل در زندان گرفتار شده است، شایسته هیچ گونه حرمت انسانی شمرده نمی‌شود و این امر مجوزی است برای تجاوز و آزار آن‌ها.

زنان زندانی در کشورهای به اصطلاح دمکراتیک هم هیچ گونه مصونیتی ندارند. در آمریکا که داد و قال دموکراسی و تمدن جعلی‌اش و صدور آن به دیگر نقاط دنیا به زور جنگ و کشتار، گوش جهانیان را کر کرده است، ۱۰۶ میلیون نفر زندانی هستند که ۶۰/۴ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند. بیش از نیمی از این زنان تجاوز جنسی را قبل از زندانی شدن تجربه کرده‌اند. سوء استفاده جنسی، سالانه ۲۰۰-۱۵۰ هزار کودک، به خصوص کودکان دختر، را در آمریکا گرفتار خود می‌کند. ۲۵ درصد زنان کتک خورده و یا مضروب شده در آمریکا، در دوران بارداری خود مورد ضرب و شتم قرار

گرفته‌اند. قوانین عقب افتاده کار در آمریکا، کارگاه‌ها و شرکت‌هایی که کم‌تر از ۵۰ نفر کارگر داشته باشند را تحت پوشش مرخصی زایمان قرار نمی‌دهد. بنابراین در این "مهد تمدن" جهان، بخش وسیعی از زنانی که در مزارع کشاورزی و یا در کارگاه‌های خانگی کار می‌کنند، از حق مرخصی زایمان محروم هستند. آمریکا با صدور سرمایه به کشورهای که نقش حیات خلوت آن را دارند، از بازار کار ارزان در این مناطق، به خصوص از نیروی کار ارزان زنان، بهره فراوان می‌گیرد.

بیش‌تر زنان شاغل گواتمالا در بخش‌های مونتاژ صادراتی به کار مشغول هستند. در این کشور حداقل ۲۵۰ کارخانه از این دست وجود دارد که ۸۰ هزار کارگر، که ۸۰ درصد آن هم زنان هستند، در آن کار می‌کنند. یکی از شرایط استخدامی زنان در این جا، تست حاملگی است. اگر حامله باشند از کار خبری نیست و اگر هم بعد از استخدام هم حامله بشوند، از مزایا و درمان و بهداشت محروم هستند. به این تبعیض جنسی، تبعیض نژادی ای که بر زنان بومی قوم مانان اعمال می‌شود را هم اضافه کنید، تا ببینید زنان گواتمالا در چه شرایط غیر انسانی‌ای کار و زندگی می‌کنند. از میان جمعیت ۱۱ میلیونی مانان، ۴۵ درصد آن‌ها بی سواد هستند که بیش‌ترین آن‌ها زنان می‌باشند. ۷۶ درصد از زنان قوم لادینا بی سواد هستند. زنان گواتمالا از نظر بی سواد، بعد از هائیتی در آمریکای لاتین، در مرتبه دوم قرار دارند. آن‌ها بالاترین تعداد بچه را دارند، به طور متوسط ۶ فرزند. در هر ۱۰۰ هزار زایمان، ۱۹۰ زن جان‌شان را از دست می‌دهند. در این جا زنان ۲/۵ درصد جمعیت فعال اقتصادی را تشکیل می‌دهند. ۱۷ درصد آنان در بخش‌های صنعتی و ۸ درصد در بخش‌های کشاورزی کار می‌کنند. ناگفته نماند که ۵۵ درصد از آنانی هم که کار می‌کنند، غیر رسمی هستند و ۲ درصد آن‌ها باید مسیرهای طولانی‌ای را هر روزه از روستا تا کارخانه پیمایند. بیش‌تر زنان گواتمالایی در بخش‌های خدمات خانگی کار می‌کنند که عمدتاً زنان قوم مایا هستند. آن‌ها از روستا به شهر می‌آیند و به طور خصوصی و بدون مجوز قانونی کار می‌کنند. به همین دلیل هم از محیط منزوی هستند و این مشخصه، آن‌ها را در مقابل آزارهای جسمی و روانی ضربه پذیرتر می‌سازد. قانون کار هیچ محدودیت زمانی‌ای برای ساعات کار قائل نیست. آن‌ها ممکن است به طور متوسط روزی ۱۵-۱۴ ساعت کار کنند و در مقابل، حداقل دستمزد را در مقابل این ساعات کار طاقت فرسا بگیرند. از ۵/۵ صبح تا ۹ شب کار می‌کنند و فقط ۵۷ دلار مزد می‌گیرند. آن‌ها حتی نمی‌دانند که چه مبلغی برای غذا و سرپناه از دستمزدشان کسر شده است. در این جا اصلاً استانداردی وجود ندارد. زنان در انبار می‌خوابند. و حق خروج از خانه و صحبت با همسایه‌ها را ندارند، چون ممکن است از زندگی دیگران باخبر شده و تجارب‌شان را رد و بدل کنند. در صورت حاملگی اخراج می‌شوند و اگر هم بیرون انداخته نشوند، زندگی با کودک در این خانه‌ها سخت است. چنانچه بخواهند فرزند خود را برای نگه‌داری به کس دیگری هم بدهند، باید نصف حقوق خود را برای این کار بپردازند که برایشان مقدور نیست. این زنان حتی در صورت بیماری کودکان‌شان هم اجازه ندارند کارشان را ترک کنند. و ظاهراً چون مخارج بیماری با صاحب کار است، لذا صاحب کار ترجیح می‌دهد آن‌ها را فوراً از کار اخراج کند. تجاوز جنسی کارفرمایان و پسران‌شان اولین تجربه هم خوابگی این زنان است که باید علاوه بر دیگر آلام آنان در نظر گرفته شود. خطر بیکاری که دائماً آن‌ها را تهدید می‌کند، عاملی است که این زنان را وادار به تن دادن به هر خفت و خواری‌ای می‌نماید. و البته زنانه کردن بیکاری فقط در این نقطه دنیا نیست که اتفاق می‌افتد.

زنان در روسیه، که ۵۳ درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، اولین قربانیان بیکاری هستند. از میان ۲/۳ میلیون بیکار رسمی، ۷۰ درصد زن هستند. با در نظر گرفتن این که بیکاری مخفی و پوشیده، این آمار را بالاتر از این‌ها می‌برد، می‌توان تصور کرد که چگونه بیکارسازی زنان بستر اعمال تبعیض جنسی بر آن‌ها می‌شود. تنها در فاصله سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۰ بسیاری از مشاغلی که توسط زنان صورت می‌گرفت، به طور کلی از بین رفت. و نرخ بیکاری به ۲۰ درصد رسید. صاحب منصبان روسیه آشکارا از نقشی که تبعیض جنسی در اشتغال زنان بازی می‌کند، حمایت می‌نمایند.

در یک مصاحبه با CNN در سال ۱۹۹۳، آقای Melikyan به صراحت گفت که: "چرا ما باید زنان را استخدام کنیم، وقتی که مردان ما کار ندارند. بهتر است مردان ما کار کنند و زنان از بچه و خانه مراقبت نمایند." البته ایشان پس از این مصاحبه ترفیع یافت و زمانی که وزارت حفاظت اجتماعی با وزارت کار یکی شد، به مسئولیت این

اداره منصوب گشت. در سال ۱۹۹۶، لفظ "برابر" در قانون کار، با لفظ "حفاظت" در قانون کار تعویض شد. تغییری که امکان اشتغال در بسیاری از رشته‌ها (به خصوص در صنایع سنگین) را بر روی زنان روسیه قانونا بست. در نتیجه این وضعیت، زنان به کار در بخش‌های با مزد کم‌تر گمارده شده و یا بیکار می‌شوند. تا سال ۱۹۹۲، زنان روسیه معادل ۱۴ درصد حقوق ماهانه‌شان را تحت عنوان حق کودک برای مادران با فرزند زیر شش سال دریافت می‌کردند، در حالی این مبلغ در سال ۱۹۹۵ به ۶ درصد کاهش یافت.

زنان روسیه در همان حالی که از مشاغل حذف می‌شوند، از نهادهای سیاسی نیز برکنار می‌گردند. اگر در دوران شوراهای زنان تقریباً ۳۵ درصد پست‌های نهادهای قانون‌گذاری و حزب کمونیست را در اختیار داشتند. اما در سال ۱۹۹۱، این رقم به ۵ درصد تنزل پیدا کرد. هم‌زمان با این عقب‌گرد و رشد سیاست به حاشیه کشاندن زنان در بخش‌های اقتصادی و سیاسی، خشونت نسبت به زنان نیز بالا گرفت. بیش از ۸ درصد تمام جرایمی که گزارش می‌شود، مربوط به خشونت نسبت به زنان است. ناگفته نماند که زنان تنها ۵ تا ۱۰ درصد تجاوزاتی که به آن‌ها می‌شود را گزارش می‌کنند. در نتیجه، درصد بالایی از خشونت در مورد زنان گزارش نمی‌گردد، زیرا که زنان نه به پلیس اعتماد دارند و نه به سیستم قضایی. به علاوه می‌ترسند در صورت گزارش دهی، شخص متجاوز جری‌تر شده و انتقام بگیرد یا می‌ترسند همسایه‌ها از آن‌ها چه که بر سر آن‌ها آمده، باخبر شوند. همان شرم همیشگی‌ای که هم‌زاد تجاوز است.

افغانستان، سرزمینی که امروز به دلیل لشکرکشی آمریکا به عراق به دست فراموشی سپرده شده است، تصاویر بسیاری از ستم بر زنان را پیش روی ما باز می‌کند. زنان افغانستان، علیرغم همه تبلیغات گوش‌خراش رسانه‌های طرف‌دار سلطه طلبی آمریکا، از حق آموزش و شرکت در اجتماعات محرومند. هنوز هم قوانین به غایت ارتجاعی و زن‌ستیز اسلامی بر همه جوانب زندگی آن‌ها حکم می‌راند. ازدواج‌های اجباری هنوز هم به آن‌ها تحمیل می‌شود که در صورت تن‌ندادن به آن، به گوشه زندان‌ها انداخته می‌شوند. در این‌جا، واژه "بچه" با واژه "فرزند" پسر مترادف است. در فرهنگ لغات افغانستان، واژه‌ای به معنی فرزند دختر وجود ندارد. حجاب اسلامی، این سمبل فرودستی زنان، حق انتخاب خصوصی‌ترین وجه زندگی و انتخاب انسانی، یعنی انتخاب پوشش را از زنان گرفته است، تا جایی که شاید به جرئت بشود گفت یکی از آرزوهای زنان در این گوشه دنیا آن است که دیده بشوند!

در بنگلادش نیز واژه دختر بچه وجود خارجی ندارد. تسلیمه نسرين به همین دلیل واژه‌ای نو برای مخاطب قرار دادن دختر بچه اختراع کرد (Merabella) و کتاب خود را نیز همین کلمه اختراعی - ولی با مسما - نامید، تا از این تبعیض جنسی سخن بگوید.

می‌توانیم باز هم به گوشه‌های دیگر دنیا نگاهی بیاندازیم، تا ببینیم رنجی که مبتنی بر تبعیض جنسی است چگونه مرزها را درمی‌نوردد و جهانی می‌شود. تنها ۱۰۰ میلیون دختر در آسیا و آفریقا در سال ۱۹۹۰ از بین رفتند. آن‌ها جنین‌های دختری هستند که تنها به علت دختر بودنشان سقط شده‌اند. هر ساله ۴۰ هزار زن از ترس شکنجه‌گران خود در خانواده به خانه‌های امن پناه می‌برند. به خاطر داشته باشیم این آمار تازه مربوط به کشورهایی می‌شود که دارای چنین خدماتی هستند. هر سال از هر ۱۰ زن در انگلستان، یک زن توسط شریک زندگی‌اش کتک می‌خورد. هر ساله ۲ میلیون دختر نوجوان و زن وارد بازار جهانی فحشاء و تجارت سکس می‌شوند. ۷۵ درصد کارگران سکس در آلمان در خارج از آلمان متولد شده‌اند. در وین اتریش، ۸۰ درصد زنانی که در کلوپ‌های شبانه کار می‌کنند به اصطلاح خارجی هستند. زنان در همه جنگ‌ها مشمول پاک‌سازی قومی شده و جزء غنایم جنگی به حساب می‌آیند. در یوگسلاوی سابق، رواندا، کامبوج و سومالی، زنان مورد تجاوزات جنسی قرار می‌گیرند و از آن‌جایی که جامعه هم این قربانیان را به خود نمی‌پذیرد، بسیاری از آن‌ها دست به خودکشی می‌زنند. هر ساله ۵۰ هزار زن در گوشه و کنار جهان قربانی قتل‌های ناموسی می‌شوند. این قتل‌ها که عمدتاً در کشورهای خاورمیانه و توسط اعضای مرد خانواده (شوهر، پدر، برادر، عمو، دایی، پدر بزرگ و دیگر افراد مذکر خانواده) صورت می‌گیرد، به عنوان یکی از ارزش‌های مذهبی توجیه و عملی می‌شود. نسبیت فرهنگی و مالتی کالچرالیسم از جمله تزهایی هستند که به دفاع از این قتل‌های ناموسی برخاسته و اجحافات را که بر زنان این مناطق می‌رود، تحت عنوان احترام به فرهنگ‌های مردم نادیده می‌گیرد. از

همین رو، قوانین بین المللی هیچ دخالتی برای متوقف ساختن این قتل‌ها نمی‌کنند. زنانی که برای زنده ماندن از جهنم کشورهای اسلام زده به کشورهای دیگر می‌روند، باز هم از دست قوانین عقب مانده در امان نیستند. در سومالی ۹۸ درصد زنان ختنه می‌شوند. این امر بر زندگی ۱۴۰ میلیون زن و دختر از نوزاد گرفته تا بزرگ سال تاثیر می‌گذارد. این ختنه‌ها عمدتاً در سنین ۴ الی ۱۰ سال صورت می‌گیرد و جان ۲ میلیون دختر را در خطر قرار می‌دهد.

۸۰ درصد پناهندگان دنیا زن هستند. آن‌ها در معرض بیش‌ترین تبعیضات اقتصادی، نژادی و قومی و جنسی هستند. یک و نیم میلیون زن در دنیا با کم‌تر از روزی ۱ دلار زندگی می‌کنند و مورد وحشیانه‌ترین استثمار قرار می‌گیرند. زنان ۷۰ درصد مردم فقیر دنیا و ۷۵ درصد از ۹۶۰ میلیون مردم بی‌سواد را تشکیل می‌دهند. از ۱۰۰ میلیون کودکی که مدرسه را قبل از کلاس چهارم ترک می‌کنند، ۷۰ درصد آن دختران هستند. زنان در حدود ۷۰ درصد از یک میلیارد بزرگ سال بی‌سواد دنیا را تشکیل می‌دهند. گرچه آن‌ها نیمی از بشریت هستند، اما دو سوم ساعات کار دنیا، یک دهم درآمد جهانی و یک صدم دارایی جهان را در اختیار دارند.

می‌توان در مورد واقعیات دیگری از زندگی اسفبار و پر از تبعیض زنان نقاط دیگر دنیا نیز قلم زد و صفحات دیگری بر این رنج‌نامه افزود. واقعیاتی که اگر چنانچه دست خوش تغییرات اساسی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نگردد، فقط نموده‌های یک جامعه عقب مانده را به تصویر می‌کشند. آیا قرار است با این همه ستم‌کشی، عقب‌نگه داشته شدن و فقر و فلاکتی که بر نیمی از بشریت روا می‌رود، از یک جامعه آزاد مبتنی بر عدالت اجتماعی سخن گفت؟ می‌بینیم که زنان در همه نقاط دنیا مورد تجاوز قرار می‌گیرند، از تحصیل محروم می‌شوند، از بهداشت لازم برخوردار نیستند، از داشتن سرپناهی برای خود محروم هستند، حق انتخاب همسر ندارند و مجبور به ازدواج‌های اجباری می‌گردند، به دنبالچه‌ای از همسر تبدیل می‌شوند و در صورت "بیوه" شدن هویت و همه زندگی‌شان را از دست می‌دهند و مورد اهانت قرار می‌گیرند، از حق زایمان و بارداری محروم هستند، قربانیان اولیه جنگ‌های خانمان برانداز بوده و غنائم جنگی محسوب می‌شوند، برای سیر کردن شکم خود و فرزندان‌شان به فحشاء کشیده می‌شوند، خطر زندان آن‌ها را تهدید می‌کند و تجاوز زندانبانان به آن‌ها در هیچ سند و مدرکی ثبت نمی‌شود، شهروند درجه دوم هستند، بیش‌ترین قربانیان بیماری‌های ایدز و دیگر بیماری‌های مقاربتی هستند، بیش‌ترین شغل‌های ساده و پست که به مهارت نیاز ندارد به آن‌ها تعلق می‌گیرد، در مشاغل غیر رسمی و موقتی و پاره وقت مشغول به کارشان می‌کنند تا هیچ‌گونه مزایایی به آن‌ها تعلق نگیرد، از آزادی پوشش محروم هستند، اولین و بیش‌ترین قربانیان بلیه بیکاری و فقیرترین اقشار جامعه هستند و... در یک کلام، زنان از پایه‌ای‌ترین و بدیهی‌ترین حقوق انسانی محروم هستند و این محرومیت و بی‌حقوقی است که مرز نمی‌شناسد.

جنبش‌هایی زنان باید به این مسائل مطرح بپردازد و مطالباتی محوری‌ای حول این ستم‌کشی‌ها طرح کند. مطالباتی که مرز نمی‌شناسد و فراگیر و جهان‌شمول هستند.